

بررسی آماری جرایم زنان ایران (با تأکید بر محکومیت به حبس)

حمید جربانی^۱

چکیده

با ورود به حیطه‌ی علت‌شناسی جرایم، می‌توان تفکیکی منطقی میان جرایم زنان و مردان یافت، در سراسر جهان بررسی جرایم ارتكابی زنان و مردان مبین وجود رابطه‌ای مسلّم میان این جرایم و نقش جنسیتی مرتکبان آن است.

در این نوشتار با بررسی تحولات صورت گرفته در تعداد، میزان و الگوی جرایم ارتكابی زنان ایران در دو دهه‌ی اخیر این نتیجه حاصل می‌شود که به رغم افزایش چهار برابری تعداد محکومان زن، نسبت جرایم زنان به کل جرایم ثابت مانده و حتی اندکی کاهش یافته است؛ افزون بر این، الگوی جرایم زنان ایران، بر اساس الگوی سنتی جرم بوده و بیشتر بر جرایم اخلاقی، جنسی و مواد مخدر تمرکز دارد؛ این امر با یافته‌های حاصل از نظریات مبتنی بر ارتباط عوامل زیست‌شناختی، شخصیتی و اجتماعی با وقوع جرم نیز مطابقت دارد.

واژگان کلیدی:

جرایم زنان، الگوی جرایم، میزان جرم، نوع جرم

۱. کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه علوم انتظامی.

۱. درآمد

آمارهای جرایم زنان در کشورها مبین آن است که بسیاری از جرایمی که زنان در آن مباشرت یا مشارکت داشته‌اند، به نقش جنسیتی آنان ارتباط دارد. به عنوان نمونه، می‌توان به جرایم علیه کودک، نوزادکشی، سقط جنین غیرقانونی و روسپیگری اشاره کرد.

علاوه بر خاص بودن اغلب جرایم ارتكابی از سوی زنان، تمایل آنان به معاونت در ارتكاب برخی جرایم، از جمله جرایم علیه اشخاص، اخلاق و عفت عمومی نیز قابل تأمل است. موضوع دیگر آن‌که، زنان به علل گوناگون، معمولاً جرایمی را مرتکب می‌شوند که به توانایی جسمانی کمتری نیازمند است و از این رو بزه‌کاریشان معمولاً کمتر خشونت‌بار و اغلب با خدعه و نیرنگ توأم است.

در این نوشتار با بیان نظریه‌های مرتبط با جرایم زنان، آمار جرایم ارتكابی از سوی زنان در ایران بررسی شده و سپس سیر تحول این جرایم با توجه به نظریه‌های مذکور بررسی و در پایان نیز نتیجه و برخی راهکارها ارائه می‌شود.

۲. نظریه‌های جرم‌شناختی جرایم زنان

برخی از نظریه‌پردازان و از جمله پولاک^۱ در تبیین آمار جرایم ارتكابی از سوی زنان بر این اعتقادند که در آمارهای رسمی، میزان ارتكاب جرم زنان کمتر از آنچه واقعیت دارد، نشان داده می‌شود؛ این امر از عملکرد مقامات رسمی مانند افسران پلیس و قضات محاکم ناشی می‌شود. پولاک معتقد است زنان همان‌قدر مرتکب جرم می‌شوند که مردان؛ اما جرایم زنان اغلب گزارش نمی‌شود و در نتیجه جرایم آنان به دلیل دشواریابی نسبی‌شان پوشیده می‌ماند (گرت، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵). با این همه، بررسی‌های انجام شده در گذشته این ادعای پولاک را با تردید مواجه ساخته است. اسمارت معتقد است که

1. otto-pollak

جرم‌شناسی سنتی برای جرایم زنان، توصیه‌های مناسبی ارائه نکرده است؛ در حقیقت جرم‌شناسی سنتی بر پیش‌داوری مردانه مبتنی است؛ بدین‌صورت که مبتکر و هم‌چنین موضوع آن مردان‌اند. به عقیده‌ی اسمارت یکی از عوامل جرایم زنان را می‌توان در جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی و اشکال تسلط مردان بر جامعه یافت. به عقیده‌ی این محقق، یکی از جنبه‌های فوق‌العاده مهم جامعه‌پذیری دختران، محدودیت‌هایی است که بر آزادی عمل و رفت‌وآمد آنان وارد است. توانایی دختران برای ارتکاب جرم به طور ساختاری محدود شده است. آنان به «ساختارهای فرصت‌های نامشروع» یا فرصت شاهد بودن، یاد گرفتن و درگیر شدن در بزهکاری دسترسی ندارند. (Smart, 1977, p. 177)

عده‌ای از فمینیست‌ها معتقدند مناسبات مردسالارانه، نقشی که زنان در خانواده بر عهده دارند، نحوه‌ی نگرش و برخورد دستگاه کیفری با زنان و کنترل و نظارت دوگانه‌ای که نظام جنسیتی بر زنان اعمال می‌کند، از موجبات رعایت قانون از سوی بسیاری از زنان می‌باشند. آن‌ها بر اساس بررسی‌ها و شواهد موجود نتیجه می‌گیرند که زنان در مقایسه با مردان کمتر خلافکاری می‌کنند و جرایمی که مرتکب می‌شوند، سبک‌تر از جرایم مردان است. لذا، با وجود آن‌که زنان در سال‌های اخیر مرتکب بزه‌های بیشتری شده‌اند، اما جرایم آن‌ها عمدتاً در ردیف جرایم سبک بوده است. افزون بر این، جرایم مردانه نیز در سال‌های اخیر به شدت افزایش داشته است. با لحاظ و رشد جمعیت طی در دو دهه‌ی اخیر، مسائل مربوط به کمبودهای مالی و بحران اقتصادی مانند فقر، کاهش قدرت خرید، بی‌خانمانی و کمبودهای غیرمادی مانند مسائل فرهنگی، مهاجرت و اختلافات طبقاتی فاحش این گفته که با افزایش آزادی زنان، ایشان به همان نسبت شکل‌های بزهکاری مردانه را بیشتر بروز می‌دهند، چندان قابل اثبات و پذیرش نمی‌باشد. (معظمی، ۱۳۸۳، ص ۵۲۸)

۳. نظریه‌های مرتبط با ارتکاب نوع جرم توسط زنان

در دنیایی که مردان نقش‌های اصلی را بر عهده دارند، نیاز به تفکری دوباره در خصوص مدل‌های کنونی سیاست جنایی احساس می‌شود. به قطع و یقین، جرم‌شناسی نیز مانند اغلب نظریه‌پردازی‌های پیش از خود، مسأله‌ی زنان و بزهکاری را نادیده گرفته است. در ادامه نظریه‌های مبتنی بر عوامل زیست‌شناختی، روانی، اجتماعی و فمینیستی که مرتبط با جرایم زنان هستند، را بررسی می‌کنیم:

۳-۱. نظریه‌های مبتنی بر دیدگاه‌های زیست‌شناختی

یکی از نخستین تلاش‌های تحقیقاتی صورت گرفته برای توضیح رفتار مجرمانه‌ی زنان، توسط سزار لومبروزو صورت گرفته است. وی به همراهی ویلیام فررو در سال ۱۸۹۵، کتابی با عنوان زنان بزهکار نوشت؛ امروزه این کتاب یکی از آثار کلاسیک در جرم‌شناسی به شمار می‌رود. لومبروزو که از طرفداران داروین‌یسم اجتماعی بود، با توجه به مفهوم آتاویسم اعلام نمود که رفتار جنایی زنان در مقایسه با مردان کمتر است؛ چرا که زنان به علت دارا بودن غریزه‌ی مادری، ضعف جسمانی و هوشی و دل‌رحمی کمتر مرتکب جرم می‌شوند؛ به عقیده‌ی وی، در حقیقت علت اصلی بزهکاری زنان «دغدغه‌های جنسی» است. در نظر او، زیبایی و جوانی زنان به ویژه روسپیان یکی از علل عمده‌ی پایین بودن آمار رسمی جرایم زنان است؛ زیرا، ایشان با برانگیختن غریزه‌ی جنسی مردان، موجبات چشم‌پوشی از گناهان و جرایم‌شان را فراهم می‌سازند. اکثر تئوری‌های مربوط به جرایم زنان سال‌های متمادی منحصرأ بر روی آناتومی و به‌ویژه زمینه‌های جنسی آنان تمرکز داشت (Siegel and Sienna, 2000, p. 253).

توماس نیز که مانند لومبروزو بزهکاری زنان را از دیدگاه جنسی بررسی می‌نمود، در کتاب دختران ناخلف (۱۹۲۸) توجه خود را به زنان زندانی معطوف کرده و دریافت که اغلب ایشان به بیمارهای مقاربتی مبتلا بودند؛ به گونه‌ای که، برای جلوگیری از شیوع و تسری بیماری‌های مزبور در آن زمان

(جنگ جهانی اول) به زندان افکنده شده بودند. بر این اساس، تعجب آور نیست که توماس تقریباً تمامی بزهکاری زنان را از مشکلات جنسی ناشی بداند. به نظر وی زنان معمولاً از روابط جنسی به عنوان «سرمایه» برای به دست آوردن کالاهایی چون لباس، پول و غیره استفاده می‌کنند. اگر چه وی این معامله را محکوم نمی‌کرد، اما سیستم اجتماعی را برای این نکوهش می‌کرد که زنان مرفه فقط یک بار خود را به فروش می‌رسانند، (برای ازدواج) در حالی که زنان فقیر ناچارند به کمتر از آن قانع باشند (برای سرگرمی، تفریح، محبت و شاید دریافت هدایا). (Lind et all, 1997, p. 77)

هرچند عقاید لومبروز و پیروان او از دیرباز بی‌اعتبار شده است، اما تحقیقات زیست‌شناختی رها نگردیده و توجیحات آن هنوز نفوذ خود را تا اندازه‌ای حفظ کرده است؛ برای مثال، کاترین دالتون (۱۹۶۱) گفته است که سبب برخی از جرایم زنان را می‌توان در تغییرات هورمونی مربوط به دوران عادت ماهانه (تنش‌های پیش از قاعدگی یا PMT) جست‌وجو کرد (آبوت، ۱۳۸۲، ص ۲۰۸؛ پولاک، ۱۹۵۰) نیز با تأکید بر مدل بیولوژیکی زنان برای توضیح انحرافات ایشان تلاش نموده است. وی در تحقیقاتش با توجه به آمار رسمی دریافت که زنان به طور قابل ملاحظه‌ای در مقایسه با مردان کمتر مرتکب جرم شده‌اند؛ او علت این امر را در اهمیت عوامل بیولوژیکی و روانی و حيله‌گری زنان می‌داند.

بدین ترتیب از نظر این پژوهشگران، بزهکاری زنان بیشتر جنبه‌ی «جنسی» یا «رابطه‌ای» دارد تا «جنایی»؛ لذا، در این تحقیقات، جنبه‌های روانی، خانوادگی و فرهنگی زنان و دختران بزهکار نادیده گرفته شده است. (Lind et all, op.cit, p. 80).

۳-۲. نظریه‌های مبتنی بر عوامل روانی - شخصیتی و خانوادگی

به گونه‌ای که ملاحظه شد، در گذشته اغلب تفاوت جرم و جنایت زنان نسبت به مردان، به اختلافات زیست‌شناختی یا روان‌شناختی یعنی به اختلاف

در نیروی بدنی، حالت انفعالی و اشتغال به تولید نسبت داده می‌شد (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۱۵۸).

کووی و اسلاتر سیصد و هجده دختر بزهکار را در مؤسسه‌ای در انگلستان تحت مطالعه‌ی روان‌پزشکی قرار داده و پیشنهاد نمودند که «چنین دخترانی باید از جامعه جدا شوند»؛ این امر نه به خاطر اجتماع، بلکه بیشتر به خاطر خود این دختران بود. آن‌ها از یک‌سو به کنکاش در خصوص عوامل محیطی بزهکاری زنان و نقش آناتومی در ایجاد تفاوت در بزهکاری زنان و مردان اصرار دارند و از سوی دیگر عوامل اجتماعی را نیز در رفتار با زنان مهم انگاشته‌اند. به عقیده‌ی این نویسندگان، معمولاً بزهکاری زنان به صورت رفتارهای جنسی منافی عفت و بی‌بندوباری جنسی ظاهر می‌شود؛ این امر در مقایسه با مردان که بیشتر جرایم غیر جنسی مرتکب می‌شوند، نیازمند درجه‌ی بالایی از پختگی است. این دو محقق در نتیجه‌گیری از نظراتشان به تفصیل درباره‌ی ضرورت تأمین سلامت روانی افراد، برای مقابله با فروپاشی زندگی خانوادگی بحث می‌کنند (Cowie; Slater, 1968, pp. 114-166).

گیسا کونوپکا بدون انکار اهمیت و نقش بیولوژیکی افراد تلاش می‌کند از ورای مصاحبه‌هایش با دختران جوان بزهکار از علل و زمینه‌های بزهکاریشان آگاهی یابد. وی به این نتیجه می‌رسد که مداخله‌ی اجتماعی توسط افراد مطلع و دلسوز می‌تواند زنان و دختران جوان را در حل مشکلاتشان یاری رسانده و مساعدت و همیاری مددکاران اجتماعی روشی مطلوب در جهت کمک به دختران نوجوان در تعارض با قانون باشد. (Konopka, 1966, p. 119)

این محقق در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۸۳ در مطالعاتش بر روی یکصد و هشتاد و یک دختر بزهکار و باردار از دواج نکرده که به اقلیت‌های نژادی و اجتماعی تعلق داشتند، به برخی مفاهیم روانی چون «بحران هویت»، «تعارض میان مادر و دختر»، کینه نسبت به «کنترل دوگانه‌ای که نظام‌های طبقاتی و جنسیتی بر زنان اعمال می‌کنند»، «نداشتن بزرگ‌تر» و غیره دست یافت. دختران مزبور به علت زندگی در محیط خانوادگی خشونت‌آمیز، دارای تصاویری منفی از پدر و مادر (زن و مرد)، محیط خانواده و اجتماع بودند. عدم

ارضای نیازهای مربوط به وابستگی دختران به مادرانشان، در دوران کودکی، به واکنش‌های پرخاشگرانه‌ای منجر شده بود؛ آنان در عین حال نسبت به مادر، دو احساس متضاد وابستگی و خصومت داشتند. کتک خوردن و احتمالاً گاهی تجاوز و سوءرفتار از جانب پدر، تصویری وحشیانه از مرد در ذهن ایشان ایجاد کرده بود؛ از لحاظ اجتماعی نیز تعلقشان به گروه سیاه‌پوستان و اسپانیایی‌تبارها، از ایشان موجوداتی مطرود و منزوی ساخته بود. (Ibid, p. 120)

در مجموع، نظریه‌های روان‌شناختی جرم نیز مانند تبیین‌های زیست‌شناختی، تبهکاری را با انواع خاص شخصیت مربوط دانسته است؛ در حالی که، باید به این واقعیت توجه داشت که هرچند برخی زنان قانون‌شکن احتمالاً از اختلال روانی رنج می‌برند، اما این امر عمومیت ندارد و در مورد بسیاری از غیرمجرمان نیز صادق است.

۳-۳. نظریه‌های مبتنی بر عوامل اجتماعی - اقتصادی

امروزه جرم‌شناسان متقاعد شده‌اند که وراثت به تنهایی عامل جرم نیست. مطالعات اجتماعی ثابت کرده‌اند که در بسیاری از موارد وضع نابهنجار جامعه، زمینه‌ساز و مسبب بزهکاری است. از سوی دیگر، تمام نظریه‌های جامعه‌شناختی، به جز چند استثنا، زنان را نادیده گرفته‌اند. در این نظریات جنسیت را متغیر تبیین‌گر مهمی ندانسته و چنین فرض می‌کنند که نظریه‌های مبتنی بر نمونه‌ای مردانه را می‌توان به زنان نیز تعمیم داد (آبوت، ۱۳۸۲، ص ۲۱۹).

یکی از نخستین تلاش‌های واقعی صورت گرفته برای تبیین مجرمیت زنان و چرایی اختلاف مجرمیت دو جنس، تبیین مجرمیت زنان برحسب تمایز اجتماعی نقش‌های جنسیتی است (Smart, op.cit, p. 66). به عبارت دیگر، اختلاف فرهنگی در مورد اجتماعی کردن دختر و پسر و نظارت شدیدی که بر دختران در خصوص ماندن آنان در خانه اعمال می‌شود، بر میزان مجرمیت آنان مؤثر است. پسران مجازند آزادانه در بیرون از خانه به سر برند. خانواده و جامعه نیز آنان را به فعالیت بیشتر تشویق می‌کند. لذا، در نهایت پسران مجال

بیشتری برای ارتکاب بزه می‌یابند و همین امر موجب افزایش میزان مجرمیت مردان نسبت به زنان می‌شود، اما مطالعه‌ی بزهکاری از زاویه‌ی اقتصادی، توجه ویژه به محلات فقیرنشین و مشکلات آن‌ها را موجب شده است. برخی از پژوهشگران با توجه به میزان بالای بزهکاری و جنایت در محله‌های مزبور، در پی کشف دلایل آن برآمده‌اند. جامعه‌شناسان چنین دریافتند که پدیده‌هایی چون صنعتی‌شدن، شهرنشینی و مهاجرت و به دنبال آن فقر اقتصادی زمینه‌ساز بزهکاری‌اند. در نتیجه، ایشان برداشتی زیست‌محیطی از اجتماع داشتند. بیشترین تحقیقات را شاو^۱ و هانری مک‌کی^۲، با تحقیق بر روی بزهکاری مردان انجام دادند. (Ibid, p. 71)

ساترلند و کرسی اختلاف فاحش جرایم زنان و مردان را از اختلاف موقعیت اجتماعی این دو جنس ناشی می‌دانند. این دو محقق معتقدند که با برقراری مساوات میان زنان و مردان در کشورهای اروپایی و امریکای شمالی و تحقق استقلال اقتصادی زنان میزان ارتکاب جرم زنان، به میزان جرایم مردان نزدیک شد. این دو یادآوری می‌کنند که در داخل هر کشور نوع جرایم زنان بر حسب موقعیت اجتماعی آنان تغییر می‌یابد (Sutherland; Cressey, 1966, p. 124).

مطالعات کمپیل^۳ و کارلن^۴ نشان می‌دهد که باید در خصوص این ادعا که خشونت منحصراً از ویژگی‌های تبهکاری مردان است، محتاط باشیم. زنان ممکن است بسیار کمتر از مردان در جرایم خشن شرکت کنند، اما همیشه از شرکت در ماجراهای خشن بازداشته نمی‌شوند. افزون بر این، برخی جرایم زنانه‌ای چون فحشا وجود دارد که در نتیجه‌ی ارتکاب آن، صرفاً زنان محکوم می‌شوند و مشتریان مرد آنان مورد تعقیب کیفری قرار نمی‌گیرند. (آبوت، ۱۳۸۲، ص ۲۰۹)

برخی جرم‌شناسان نیز توجه خود را به بررسی ارتباط میان قانون

1. Shaw
2. McKay
3. Kampil
4. Karlin

و جرم، هدف و کارکرد نظام حقوقی و نقش اختیار و اراده‌ی فرد معطوف نمودند. به اعتقاد طرفداران نظریه‌ی «برچسب‌زنی»، هرگاه مجرمان از نظر ویژگی اجتماعی متفاوت از غیر مجرمان باشند، این تفاوت به خودی خود سبب قانون‌شکنی نمی‌شود؛ مگر از این جهت که جامعه با استناد به همین ویژگی‌ها به برخی افراد برچسب مجرم زده و ارتکاب جرم از سوی برخی دیگر را نادیده می‌انگارد (همان‌جا). برای اعمال دیدگاه مزبور نسبت به فحشا، روزن بلوم^۱، در سال ۱۹۸۰ از تعاریف انحراف اولیه و انحراف ثانویه لمرت^۲ در سال ۱۹۵۱ بهره جست. از دیدگاه لمرت، انحراف اولیه یا رفتارهایی که می‌توان آن را ناشی از شخصیت واقعی فرد کجرو دانست، هر چند ممکن است اعمالی خطرناک تلقی شوند، اما اساساً در خودپنداری شخص تأثیری ندارد. انحراف ثانویه، کجروی‌هایی است که در پی واکنش جامعه در برابر کجروی نخستین و به عنوان پاسخ در برابر این واکنش شکل می‌گیرد. به این ترتیب، همین‌که برچسب بزهکار به کودکی زده شد، به عنوان مجرم، تلقی شده و همین‌گونه با وی رفتار می‌شود. آن‌گاه فرد به ورطه‌ی رفتار تبهکارانه‌ی بیشتری سقوط می‌کند و فاصله‌اش با میثاق‌های اجتماعی رسمی بیشتر می‌شود؛ فرد برچسب را پذیرفته و خود را کجرو می‌بیند. بدین ترتیب، روزن بلوم در مطالعه‌ی فحشا بر این باور است که ورود به دنیای نامرئی جنسی، گذری از انحراف اولیه به انحراف ثانویه است (همان، ص ۲۱۰).

۳-۴. نظریه‌های مبتنی بر دیدگاه‌های فمینیستی

در زمینه‌ی جرم‌شناسی، فمینیست‌ها به دو گروه مارکسیست و رادیکال تقسیم شده و دارای نظرات متفاوتی درباره‌ی بزهکاری زنان‌اند. به نظر فمینیست‌های مارکسیست، عدم مساوات جنسیتی ناشی از نابرابری قدرت زن و مرد در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. ریشه‌ی تفاوت‌ها به مالکیت خصوصی و غلبه‌ی مردانه در وضع قوانین و وراثت باز می‌گردد. در سیستم سرمایه‌داری،

1. Rosenblum
2. Lemart

مردان، زنان را در عرصه‌ی اقتصادی و بیولوژیکی کنترل می‌کنند و این «در حاشیه بودن مضاعف» توضیحی بر میزان ارتکاب کمتر جرم زنان در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری است؛ انزوای زنان در خانواده، فرصت کمتری را برای مداخله‌ی ایشان در جرایم مهم فراهم می‌کند و نداشتن قدرت، آنان را به سوی جرایم کم اهمیت‌تر مانند حمل مواد مخدر و فحشا سوق می‌دهد.

در مقابل، فمینیست‌های رادیکال، علت بزهکاری زنان را در پدرسالاری (مردسالاری) دانسته و چنین می‌انگارند که این امر موجب فرودست شدن زنان و هم‌چنین عاملی برای توجیه خشونت مردان و کنترل جنسیتی زنان می‌باشد. استثمار زنان توسط مردان موجب می‌شود زنان قربانی، از خانه گریخته و یا به استعمال مواد مخدر رو بیاورند و در نهایت خشونت مردان، زنان را به درگیری با سیستم عدالت کیفری کشانده و به سوی بزهکاری سوق می‌دهد. (معظمی، پیشین، ص ۵۳۵)

برخی از جرم‌شناسان مانند سیمون و آدلر رشد افزایش جنایت زنان در ایالات متحده را در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، با آزادی ایشان در ارتباط مستقیم دانسته و چنین استدلال می‌کنند که جنبش زنان، دیدگاه‌های سنتی ناظر بر ضرورت داشتن رفتاری مقبول از سوی زنان را تغییر داده و راهگشای فرصت‌هایی برای آنان شده که قبلاً قابل دستیابی نبوده‌اند. به عقیده‌ی آدلر هم‌چنان که زنان در زمینه‌های اجتماعی، شغلی و اقتصادی از مزایایی بهره‌مند شده‌اند، به همین ترتیب نیز به پیشرفت‌هایی در زمینه‌ی رفتار جنایی نایل آمده‌اند؛ در نتیجه، زنان با قبول نقش‌های مردانه به کارهای مجرمانه نیز می‌پردازند. (Smart, op.cit, p. 97)

یکی از نظریه‌پردازانی که مفهوم نقش جنسیت را در مطالعات مربوط به بزهکاری زنان مورد توجه قرار داده است، روت موریس^۱ است. وی معتقد است که مفهوم بزهکاری زنان عمیقاً از «اجتماعی شدن مردان و زنان» متأثر است. او تحقیقات مفصلی برای کشف تفاوت‌های میان بزهکاران زن و مرد و نیز مجرمان و غیرمجرمان انجام داد. موریس در آثار خویش (۱۹۶۵/۱۹۶۴) تلاش

نمود تئوری مبسوطی از بزهکاری زنان ارائه دهد. وی پایین بودن میزان و تعداد جرایم زنان را از دو امر ناشی می‌داند: نخست، دسترسی ناچیز به «وسایل نامشروع برای رسیدن به اهداف موفقیت‌آمیز»؛ و دیگری «مخالفت و نکوهش شدیدتر جامعه از اعمال مجرمانه‌ی زنان نسبت به مردان». از دختران بیشتر انتظار می‌رود تا مطیع باشند و معیارهای اخلاقی در مورد ایشان سختگیرانه‌تر است. وی در مطالعه بر روی یک گروه شش نفری از مجرمان زن و مرد، مشاهده نمود که دختران در مقایسه با پسران از درگیری با پلیس شرم و خجالت بیشتری احساس می‌کنند. علاوه بر این، وی دریافت که دختران در صورت ارتکاب خلاف، بیش از پسران از سوی والدین مورد نکوهش قرار می‌گیرند. موریس پس از گفتگو با جوانان بزهکار متوجه شد که بزهکاران جوان بیشتر مایل‌اند با اعضای همان جنس مرتکب خلاف بشوند تا جنس مخالف. هم‌چنین او دریافت که زنان مجرم معمولاً خانواده‌ای متلاشی داشته و یا از خانواده‌های پر از مشکل و تنش می‌آیند (Morris, 1964, pp. 154-264).

به طور کلی، مطالعات مذکور این نکته را آشکار می‌کند که باید در خصوص ارتباط «مردانگی» یا خصایص مردانه آن چنان که عرفاً تعیین شده، با بزهکاری بررسی دقیق‌تری صورت گیرد. برخی فمینیست‌ها اظهار کرده‌اند که نظریه‌های موجود درباره‌ی بزهکاری را می‌توان به گونه‌ای گسترش داد که در خصوص زنان نیز کاربرد داشته باشد. (آبوت، ۱۳۸۲، ص ۲۲۳)

به‌رغم آن که فمینیست‌ها کوشیده‌اند نظریه‌های مردمحورانه‌ی انحراف، نظیر دیدگاه برجسب‌زنی را به گونه‌ای شرح و بسط دهند که بزهکاری زنان را نیز در برگیرد، ایشان اهمیت توجه به عوامل دیگری چون موقعیت اقتصادی زنان، نقش زنان در خانواده و نظارت اعمال شده بر دختران در هر دو قلمرو خصوصی و عمومی را، برای درک بزهکاری‌های زنان یادآور شده‌اند. با این همه، نظریه‌های فمینیستی نیز نتوانسته رفتار زنان قانون‌شکن را به طور کامل تبیین نماید. آنچه مسلم است رفتار زنان بزهکار یا غیربزهکار را باید با ارجاع آن به تشکیلات اجتماع که نقش‌هایی محدودکننده و استثماری بر آنان تحمیل

می‌کند، توجیه کرد. از این گذشته، باید پذیرفت که در برخی شرایط اقتصادی و ایدئولوژیکی ممکن است بزهکاری واکنش منطقی زنان و منطبق با درک ایشان از ناتوانایی‌هایی باشد که اجتماع به لحاظ نقش طبقاتی و جنسی بر آنان تحمیل کرده است. (معظمی، ۱۳۸۳، ص ۵۳۷)

۴. بررسی تفاوت نوع جرایم زنان و مردان

تحقیقات انجام شده حکایت از این دارند که جرایم زنان به ندرت متضمن خشونت بوده، و تقریباً همگی از جرایم کم‌اهمیت‌ترند. برخی فمینیست‌ها چون لنارد (۱۹۸۲) و اسمارت (۱۹۷۷) معتقدند که جرم‌شناسی سنتی برای جرایم زنان توضیح مناسبی ارائه نداده است، لذا، ارائه‌ی نظریه‌ای ویژه برای خلافتکاری زنان را ضروری دانسته‌اند. به باور آنان، جرم‌شناسی سنتی بر پیش‌داوری مردانه مبتنی است؛ مردان آن را ساخته‌اند و موضوع آن مردان‌اند. آن‌ها مدعی‌اند یکی از موجبات جرایم زنان را می‌توان در جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی و اشکال تسلط مردان بر جامعه یافت. خلاف‌کاری زنان از این رو به نسبت نادر و کوچک است که جامعه‌پذیری جنسیتی زنان در جهت ایفای نقش‌های کنش‌پذیر، دنباله‌رو و درجه‌ی دوم بسیار موفقیت‌آمیز است.

باکس^۱ طی تحقیقی در سال‌های اخیر معتقد است که بیشتر تحقیقات صورت گرفته در خصوص زنان و جرم، بر نوجوانانی متمرکز است که به موجب آمارهای رسمی، یک سوم تمام جرایم بزرگ را در انگلستان و ولز مرتکب می‌شوند. از این رو هنوز در این باره که چرا به نسبت کل جرایم بزرگی که مردان مرتکب می‌شوند، جرایم بزرگ زنان بزرگسال تا این اندازه ناچیز است، توضیحات اندکی وجود دارد (گرت، ۱۳۸۲، ص ۱۸۰).

یکی از خصوصیات ممتاز بزهکاری زنان، نقشی است که آن‌ها در جرایم خاص ایفا می‌نمایند. اسمارت در تحلیل خود میان «جرایم مرتبط با جنس» یعنی جرایمی که ممکن است افراد هر دو جنس به آن مبادرت ورزند، اما در عمل یک جنس بیشتر آن را مرتکب می‌شود و «جرایم خاص جنس» تمایز

قائل می‌شوند. (همان، ص ۱۷۴)

به‌رغم آن‌که، میان جرایم مردان و زنان اختلاف فاحشی وجود دارد، این عدم تناسب برحسب زمان و مکان و طبع جرایم متفاوت است. از آمار رسمی احکام صادره در خصوص جرایم ارتكابی چنین برمی‌آید که زنان برای انواع جرایم محکومیت می‌یابند، اما در جمعیت مجرمان، دو جنس مرد و زن به یک اندازه مشاهده نمی‌شوند.

پیناتل^۱ در تحقیقات خود در خصوص بزهکاری زنان به این نتیجه رسیده است که در جرایم علیه اشخاص؛ فعالیت‌های مجرمانه‌ی زنان به مسموم کردن، سقط جنین و بچه‌کشی اختصاص دارد و در جرایم علیه اموال، جیب‌بری، سرقت از فروشگاه‌ها و اخفای اموال مسروقه از جرایم اختصاصی زنان‌اند؛ هر چند زنان کلاهبردار نیز کم نیستند. هم‌چنین در جرایم علیه اخلاق؛ رها کردن کودک و تحریک به عیاشی صغار بیش از هر نوع جنایتی از جرایم اختصاصی زنان است (کی‌نیا، ۱۳۷۶، ص ۱۵۴).

در ادامه پس از بیان مهم‌ترین نظریه‌های موجود در حوزه‌ی جرایم زنان، تلاش می‌شود تا با لحاظ این نظریه‌ها، تحول جرایم زنان در ایران در دو دهه‌ی اخیر بررسی شود.

۵. تحول جرم زنان در ایران در دو دهه‌ی اخیر

در این بخش، با استفاده از داده‌های آماری، تحول جرایم ارتكابی از سوی زنان در ایران بررسی می‌شود. آمارهای مورد استفاده، در دو سطح کشوری و استانی است. در سطح کشوری آمارهای موجود روند تحولات را از سال ۱۳۶۰ به بعد نشان می‌دهد. اما آمار استانی مربوط به سال‌های ۱۳۷۵ به بعد است و در این سال‌ها استان‌ها با هم مقایسه می‌شوند.^۲

1. Pinatle

۲. داده‌های خام: شمس، ۱۳۸۲.

جدول ۱- تعداد و نسبت زنان محکوم به زندان از سال ۱۳۶۰ تا

۱۳۸۰

سال	تعداد کل محکومان زندانها	تعداد زنان زندانی	نسبت زندانیان زن به کل زندانیان
۱۳۶۰	۱۴۵۰۱۱	۷۰۷۶	۴/۹۰
۱۳۶۱	۱۳۴۴۳۶	۶۲۹۰	۴/۷۰
۱۳۶۲	۱۶۸۵۰۶	۸۶۹۱	۵/۲۰
۱۳۶۳	۱۸۰۵۲۶	۹۴۳۱	۵/۲۰
۱۳۶۴	۲۰۸۵۷۱	۱۱۲۶۰	۵/۴۰
۱۳۶۵	۲۰۷۵۴۱	۱۱۰۴۷	۵/۳۰
۱۳۶۶	۲۲۵۹۲۵	۱۲۷۰۷	۵/۶۰
۱۳۶۷	۲۳۲۴۲۳	۱۲۵۹۰	۵/۴۰
۱۳۶۸	۲۳۵۹۳۹	۱۲۳۸۸	۵/۲۰
۱۳۶۹	۲۴۲۱۳۹	۱۱۹۹۰	۴/۹۵
۱۳۷۰	۲۵۵۵۳۵	۱۲۶۴۳	۴/۹۵
۱۳۷۱	۲۸۲۹۷۴	۱۳۰۰۱	۴/۹۵
۱۳۷۲	۳۳۷۶۱۰	۱۵۰۳۳	۴/۵۰
۱۳۷۳	۳۵۰۰۰۵	۱۴۲۸۴	۴/۱۰
۱۳۷۴	۳۶۵۳۷۸	۱۴۸۹۳	۴/۱۰
۱۳۷۵	۴۲۷۵۶۴	۱۹۰۴۱	۴/۴۵
۱۳۷۶	۴۵۴۲۵۹	۲۱۲۸۸	۴/۷۰
۱۳۷۷	۴۷۵۵۵۹	۲۲۴۵۵	۴/۷۲
۱۳۷۸	۵۴۹۹۹۶	۲۳۷۴۰	۴/۳۲
۱۳۷۹	۵۹۶۹۴۹	۲۳۲۷۸	۳/۹۰
۱۳۸۰	۶۶۱۱۳۰	۲۹۶۴۶	۴/۴۸

آمار جدول ۱، بیانگر تعداد کل زندانیان کشور و تعداد و نسبت زنان زندانی به کل زندانیان است.

همان گونه که در این جدول مشاهده می شود، تعداد کل محکومان به

زندان از یکصد و چهل و پنج هزار و یازده نفر در سال ۱۳۶۰ به ششصد و شصت و یک هزار و یکصد و سی نفر در سال ۱۳۸۰ رسیده است.

اطلاعات این جدول، بیانگر افزایش تعداد زنان محکوم شده به زندان است؛ زیرا همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تعداد زنان زندانی در سال ۱۳۶۰ از هفت هزار و هفتاد و شش نفر به بیست و نه هزار و ششصد و چهل و شش نفر در سال ۱۳۸۰ افزایش یافته است. این روند افزایشی از سال ۱۳۷۰ به بعد شتاب بیشتری داشته است. به نحوی که شمار زنان زندانی طی پانزده سال از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۴، دو برابر شده؛ در حالی که، در سال‌های بعد تعداد زندانیان زن طی پنج سال از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰، نزدیک به دو برابر شده‌اند. اطلاعات جدول هم‌چنین نشان می‌دهد که تعداد جرایم ثبت شده زنان از رقم هشت هزار و ششصد و نود و یک مورد در سال ۱۳۶۲ به نوزده هزار و چهل و یک مورد در سال ۱۳۷۵ تغییر یافته است؛ که معادل ۲/۲ برابر افزایش داشته است، اما در مدت مشابه جمعیت زنان بالای پانزده سال از پانزده میلیون و پانصد و هفتاد و شش هزار نفر در سال ۱۳۶۲ به هفده میلیون و نهصد و بیست و پنج هزار و پانصد و سی نفر در سال ۱۳۷۵ رسیده که افزایشی حدود ۱/۵ برابری را نشان می‌دهد. (بخشی افروزنده، ۱۳۸۵، ش ۱، ص ۵۳)

با آن‌که تعداد زنان زندانی و نسبت آن به کل جمعیت زنان در بیست سال مورد بررسی، افزایش بسیار داشته است، از جدول مذکور می‌توان نتیجه گرفت که هرچند طی دو دهه‌ی اخیر، میزان جرایم زنان افزایش داشته است، اما ستون چهارم جدول که نسبت زنان زندانی را به کل زندانیان نشان می‌دهد، در ابتدا افزایش یافته و سپس در سال ۱۳۸۰ به نسبت سال ۱۳۶۰ بازگشته است، دلیل این موضوع افزایش تعداد زندانیان مرد در همین فاصله است.

جدول ۲- فراوانی تعداد و میزان دستگیرشدگان زن به تفکیک استان در سال‌های ۱۳۷۵، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۴

استان	۱۳۷۵		۱۳۸۰		۱۳۸۴	
	تعداد زنان دستگیر شده	نسبت زنان به کل	تعداد زنان دستگیر شده	نسبت زنان به کل	تعداد زنان دستگیر شده	نسبت زنان به کل
کل کشور	۱۵۳۷۴۵	۲۸/۷	۳۵۳۵۲	۶/۹	۳۶۸۱۳	۶/۲
آذربایجان شرقی	۱۴۵۰	۱۲/۳	۷۹۶	۴/۷	۱۰۲۶	۶
آذربایجان غربی	۵۲۱	۵/۵	۵۴۸	۴/۱	۱۶۱۳	۷/۵
اردبیل	۲۲۹	۲/۸	۴۰۸	۴/۳	۲۳۰	۲/۳
اصفهان	۶۳۳	۲/۸	۳۶۳	۲/۳	۱۷۶۴	۵/۱
ایلام	۷۷	۲/۳	۱۲۰	۵/۲	۱۷۴	۴/۴
بوشهر	۱۳۱	۴/۹	۳۱	۰/۸	۲۱۲	۴
تهران	۱۱۵۶۲۰	۶۷/۵	۱۶۵۱۶	۱۹/۵	۶۴۳۵	۸/۳
چهارمحال و بختیاری	۱۷۴	۴/۴	۲۱۳	۳/۱	۲۴۷	۳
خراسان	۴۰۵۶	۹/۷	۳۶۸۷	۶/۲	۶۴۶۹	۸/۴
خوزستان	۱۲۴۶	۵/۹	۱۱۹۰	۵/۲	۵۶۸	۲/۵
زنجان	۱۵۶	۴	۱۰۵	۱/۹	۵۹۹	۱۱/۸
سمنان	۲۲۸	۵/۲	۳۱۴	۶/۵	۵۴۱	۸/۷
سیستان و بلوچستان	۵۴۲	۷/۵	۲۵۴	۴/۷	۷۹	۱/۱
فارس	۱۷۶۷	۴/۹	۱۰۸۶	۳/۱	۲۱۸۵	۴/۶
قزوین			۱۴۸	۱/۸	۲۹۶	۲
قم	۹۹	۲/۹	۳۲۸	۳/۲	۲۶۲	۲/۶
کردستان	۲۱۶	۳/۱	۲۴۴	۳/۷	۱۷۶	۱/۸
کرمان	۸۸۰	۷/۹	۱۲۷۷	۷/۸	۶۴۶	۶
کرمانشاه	۲۴۰	۴/۱	۷۱۰	۷/۵	۱۴۴	۱/۴
کهگیلویه و بویراحمد	۱۹۶	۶/۵	۱۹۱	۴/۷	۸۷	۱/۹
گلستان			۵۹۴	۹/۱	۸۳۰	۱۱/۳
گیلان	۶۲۲۸	۲۳/۴	۱۰۱۰	۴/۵	۱۸۹۸	۸/۳
لرستان	۱۷۵	۲/۶	۱۳۰	۱/۲	۲۵۸	۳/۲
مازندران	۱۷۵۹۶	۳۷/۴	۱۶۵۴	۸/۸	۴۳۴۷	۱۸/۳
مرکزی	۳۵۱	۳/۳	۱۲۱۹	۷/۸	۳۲۸	۳/۷
هرمزگان	۲۲۷	۴	۳۴۷	۲/۹	۱۸۹	۲/۵
همدان	۴۹۳	۳/۴	۱۴۷۷	۵/۸	۴۶۵۷	۱۱/۷
یزد	۲۱۴	۳	۳۹۲	۴/۵	۵۵۳	۵/۴

آمار مندرج در جدول شماره ۲ بیانگر آن است که تعداد دستگیرشدگان

زن در برخی استان‌ها با افزایش و در برخی استان‌های دیگر با کاهش روبرو بوده است. در سال ۱۳۷۵ استان‌های تهران با ۶۷/۵ درصد، مازندران با ۳۷/۴ درصد، گیلان با ۲۳/۴ درصد، آذربایجان شرقی با ۱۲/۳ درصد، خراسان با ۹/۷ درصد و سرانجام کرمان با ۷/۹ درصد بیشترین میزان جرایم ارتكابی را دارا می‌باشند. جرایم ارتكابی در تمامی این استان‌ها در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۴ روند رو به کاهشی را به نمایش می‌گذارند. استان‌هایی که در همین دوره دارای درصد جرایم ارتكابی کمتری هستند، عبارتند از استان لرستان با ۲/۶ درصد، اصفهان با ۲/۸ درصد، قم با ۲/۹ درصد و یزد با ۳ درصد.

بررسی آمار سال ۱۳۸۰ نشان می‌دهد که استان‌های تهران با ۱۹/۰۵ درصد، گلستان ۹/۱ درصد، مازندران ۸/۸ درصد، کرمان با ۷/۸ درصد و مرکزی ۷/۸ درصد، بالاترین میزان نسبت دستگیرشدگان را داشته‌اند. استان بوشهر با ۸/۰ درصد، کمترین نسبت را به خود اختصاص داده است؛ در مجموع در مقایسه‌ی سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ شاهد کاهش میزان درصد جرایم ارتكابی از سوی زنان در کل استان‌ها می‌باشیم.

داده‌های مربوط به نسبت دستگیری زنان در سال ۱۳۸۴ نیز نشان‌دهنده‌ی بالاترین فراوانی در استان‌های مازندران با ۱۸/۳ درصد، زنجان با ۱۱/۸ درصد، همدان با ۱۱/۷ درصد، گلستان با ۱۱/۳ درصد می‌باشد. این نسبت‌ها در استان‌های زنجان و مازندران در مقایسه با سال ۱۳۸۰ روند افزایشی بسیاری را نشان می‌دهد.

تغییراتی که در نسبت دستگیرشدگان زن در سال ۱۳۸۴ مشاهده می‌شود، از افزایش چشمگیر دستگیری زنان در استان مازندران و کاهش دستگیری زنان استان تهران حکایت دارد. این در حالی است که استان تهران در سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ بالاترین میزان دستگیری را به خود اختصاص داده بود. هر چند نسبت زنان دستگیر شده در استان مازندران از سال ۱۳۷۵ به سال ۱۳۸۴ بیانگر یک میزان رو به کاهش است، اما استان مازندران از نظر دستگیری زنان در سال ۱۳۸۴ رتبه‌ی نخست را داشته است. این امر نشان‌دهنده‌ی نوسان در نسبت دستگیری زنان در استان‌های مختلف، در طول

دوره‌های زمانی متفاوت بوده و نشان می‌دهد که تغییرات ایجاد شده در نسبت جرم زنان در مناطق مختلف کشور، یکسان نبوده است. تبیین دلایل تفاوت استان‌های مختلف از نظر میزان جرم و هم‌چنین تغییرات جرایم زنان، مستلزم بررسی و تحلیل دقیقی است که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است.

۶. نوع جرم

علاوه بر تغییر در تعداد و میزان جرم زنان، براساس نظریه‌هایی که مورد بحث قرار گرفتند، ترکیب یا انواع جرایمی که کل مجرمان یا زنان مرتکب می‌شوند، نیز از اهمیت تحلیلی بالایی برخوردار است. در این قسمت به بررسی ترکیب و انواع جرایم زنان براساس داده‌های موجود می‌پردازیم. مطابق آمار سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، به جرایم ارتكابی در پنج گروه عمده به صورت زیر طبقه‌بندی شده است:

الف) جرایم اقتصادی و مالی: مشتمل بر جرایمی مانند اختلال در نظم اقتصادی، جعل و تزویر، تقلب در کسب و تجارت، سرقت و جرایم علیه اموال و مالکیت؛

ب) جرایم مواد مخدر: از ترکیب و جمع جرم اعتیاد (مصرف مواد مخدر) و مواد مخدر (قاچاق و توزیع مواد مخدر) محاسبه شده است.

ج) جرایم جنسی و اخلاقی: جرایمی است که بر ضد عفت و اخلاق عمومی شکل می‌گیرد. این گروه جرمی از ترکیب جرایمی مانند فحشا، قوادی، شرب خمر، قمار، به کارگیری تجهیزات دریافت از ماهواره تشکیل شده است.

د) جرایم خشونت‌آمیز، در منبع آماری مذکور با عنوان جرایم علیه اشخاص و اطفال آمده و در مجموع مشتمل است بر ضرب و جرح و قتل‌های عمدی و غیرعمدی.

ه) سایر جرایم، شامل جرایمی مانند تخریب، جرایم مطبوعاتی، جرایم علیه بهداشت عمومی، جرایم علیه آسایش عمومی، جرایم علیه دولت و فرار محبوسین می‌شود، ترکیب و تغییرات مربوط به انواع جرایم مذکور از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ به صورت مقاطع پنج‌ساله در جدول شماره‌ی ۳ نشان داده

شده است.

جدول ۳- انواع جرایم زنان و مردان زندانی به کل زندانیان از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ در مقاطع پنج ساله

سال	جنسیت	نوع یا گروه جرم			
		جرایم اقتصادی و مالی (درصد)	جرایم مخدر (درصد)	جرایم جنسی و اخلاقی (درصد)	جرایم خشونت آمیز (درصد)
۱۳۶۰	زن	۲/۴۰	۶/۲۴	۱۴/۱۰	۱۲/۹۵
	مرد	۱۹/۰۵	۲۱/۰۸	۵/۴۳	۲۷/۷۰
۱۳۶۵	زن	۹/۸۸	۳۵/۰۲	۴۰/۱۱	۱۲/۴۲
	مرد	۳۶/۹۶	۲۷/۱۲	۹/۳۲	۲۰/۷۶
۱۳۷۰	زن	۷/۹۲	۲۵/۰۲	۲۴/۲۷	۱۰/۲۵
	مرد	۲۵/۲۸	۲۱/۱۶	۱۱/۳۴	۱۷/۴۳
۱۳۷۵	زن	۸/۱۵	۳۶/۳۴	۳۷/۷۲	۱۰/۸۵
	مرد	۲۶/۰۸	۳۰/۷۴	۸/۶۵	۱۶/۹۹
۱۳۸۰	زن	۱۰/۴۸	۲۸/۵۲	۲۵/۸۴	۹/۵۹
	مرد	۲۴/۳۸	۳۷/۸۹	۸/۰۴	۱۴/۹۷

همان گونه که ملاحظه می شود، جرایم اقتصادی و مالی زنان در سال ۱۳۶۰ از ۴۰/۷ درصد به ۴۸/۱۰ درصد در سال ۱۳۸۰ تغییر پیدا کرده است. این نوع جرم در طول این دوره‌ی زمانی روند رو به افزایشی را نشان می دهد. در مورد مردان نیز این نسبت با افزایش هایی مواجه است، با این تفاوت که جرایم مردان در این نوع جرم با افزایش ناگهانی در فاصله‌ی سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ مواجه بوده است، به نحوی که از ۱۹/۰۵ درصد در سال ۱۳۶۰، به ۳۶/۹۶ درصد در فاصله‌ی زمانی پنج سال پس از آن رسیده و در سال های پس از آن یعنی ۱۳۷۰، ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ رو به کاهش رفته است؛ با این وجود میزان آن در سال ۱۳۸۰ که ۲۴/۳۸ درصد است، نسبت به سال مبدأ (۱۹/۰۵ درصد)، همچنان بیانگر روندی افزایشی است؛ اما در مجموع و نسبت به سال های قبل تر یعنی سال های ۱۳۶۵، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵، این میزان کاهش این نوع جرم در مردان را نشان می دهد.

به نظر می‌رسد شرایط فعلی جامعه که زمینه‌ی مشارکت و ورود زنان به حوزه‌های قدرت و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی افزایش یافته، موجب شده است که زنان برای رسیدن به اهداف اقتصادی و مالی، نسبت به گذشته امکان و بیشتری برای ارتکاب چنین جرایمی فرصت بیابند. همان‌گونه که گفته شد؛ مطابق تئوری‌های مبتنی بر عوامل اقتصادی، به نظر می‌رسد با توسعه‌ی نقش اقتصادی زنان در ایران، جرایم اقتصادی آنان نیز افزایش یافته است.

در خصوص زندانیان جرایم مواد مخدر نیز می‌توان گفت نسبت این نوع جرم در هر دو گروه جنسی در سال‌های یاد شده رو به افزایش بوده است؛ اما، این افزایش در مورد زنان قابل توجه‌تر از مردان است؛ زیرا، در سال ۱۳۶۰ از ۶/۲۴ درصد به ۳۵/۰۲ درصد، در سال ۱۳۶۵، ۳۵/۰۳ درصد در سال ۱۳۷۰. ۳۶/۳۴ درصد در سال ۱۳۷۵ و ۳۸/۵۳ درصد در سال ۱۳۸۰ می‌رسد. اما در خصوص مردان تغییرات این نوع جرم به گونه‌ای است که از ۲۱/۰۸ درصد در سال ۱۳۶۰ به ۳۷/۸۹ درصد در سال ۱۳۸۰ می‌رسد. با این وجود باید توجه داشت که این روند در سال‌های مورد نظر با کاهش‌های جزئی نیز مواجه است. اعداد و ارقام مربوط به نسبت زندانیان جرایم جنسی و اخلاقی در میان زنان و مردان از افزایش آن در هر دو گروه جنسی حکایت دارد؛ هر چند این افزایش در بین زنان بیش از مردان است. نسبت این جرایم در بین زنان، از ۱۴/۱۰ درصد در سال ۱۳۶۰ به ۳۵/۸۴ درصد در سال ۱۳۸۰ می‌رسد؛ در حالی که، نسبت آن برای مردان در این دوره از ۵/۴۳ درصد به ۸/۰۴ درصد رسیده است. تغییرات بین سال‌های ذکر شده (۱۳۶۰ و ۱۳۸۰) نیز با کاهش یا افزایش جزئی، افزایش این نوع جرم در هر دو جنس را بیان می‌کند؛ هر چند این افزایش در مورد زنان به مراتب بیش از مردان است. براساس تئوری‌های مبتنی بر دیدگاه‌های زیست‌شناختی، افزایش میزان جرایم جنسی با این تئوری‌ها مطابقت دارد.

آخرین بخش از نوع جرایم نیز مربوط به زندانیان جرایم خشونت‌آمیز است. با نگاهی به جدول ۳ می‌توان دریافت که میزان این نوع جرم در بین هر دو جنس با کاهش مواجه است. برای زنان نسبت این نوع جرم که در

سال ۱۳۶۰ معادل ۱۲/۹۵ درصد بوده است، در سال ۱۳۸۰ به ۹/۵۹ درصد می‌رسد. در خصوص مردان نیز این میزان از ۲۷/۷۰ درصد در سال ۱۳۶۰ به میزان ۱۴/۹۷ در سال ۱۳۸۰ کاهش یافته است. شاید بتوان روند کاهشی این قبیل جرایم در هر دو جنس را ناشی از گرایش افراد جامعه برای حل مسائل و مشکلات خود از طریق مجاری قانونی و نیز افزایش سطح رفاه نسبی اجتماعی افراد دانست؛ امری که از توسل افراد به زور یا خشونت برای برطرف کردن نیازهایشان جلوگیری می‌کند. همچنین چه بسا در نتیجه‌ی روند افزایشی سایر جرایم، نسبت نوع اخیر کاهش یافته است.

جدول ۴- تغییرات بالاترین نسبت جرم زنان از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ در مقاطع پنج‌ساله

بالاترین فراوانی جرم		سال
جرایم جنسی و اخلاقی	جرایم مواد مخدر	
۱۴/۱۰	۶/۲۴	۱۳۶۰
۳۰/۱۱	۳۵/۰۲	۱۳۶۵
۳۴/۲۷	۳۵/۰۳	۱۳۷۰
۳۷/۲۳	۳۶/۳۴	۱۳۷۵
۳۵/۸۴	۳۸/۵۳	۱۳۸۰

در خصوص جرایم جنسی با توجه به آنچه در تبیین چارچوب نظری موضوع بیان شد، می‌توان گفت همواره این نوع جرایم متداول‌ترین نوع جرایم ارتكابی در بین زنان بوده است (احمدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۸). زنان به دلیل ناتوانی و ضعف فیزیکی و عدم توانایی درگیری در جرایم خشن برای رسیدن به اهداف مالی بیشتر، مرتکب این نوع جرم می‌شوند. درگیری زنان در جرایم مواد مخدر نیز ممکن است دلایل مختلفی داشته باشد. از بعد اقتصادی می‌توان به این مسأله اشاره کرد که این نوع جرم برای آنان سودآوری بیشتری نسبت به سایر جرایم داشته و آن‌ها را زودتر به اهداف مالی خود می‌رساند؛ به ویژه آن‌که،

مصرف زنانی که خود نیز معتادند را تأمین می‌نماید. از سویی دیگر احتمال مورد سوءظن قرار گرفتن یا دستگیری زنان به دلیل نوع پوشش آن‌ها کمتر بوده و این امر امکان حمل و آسان‌تر مواد مخدر را فراهم می‌آورد. هم‌چنین چنین زنانی با سوءاستفاده از کودکان یا نوزدان به سهولت می‌توانند نسبت به قاچاق مواد مخدر یا توزیع آن اقدام کنند.

جدول ۵- نسبت دستگیرشدگان انواع جرایم کل کشور در سال‌های ۱۳۷۵، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۴

سال	جنسیت	نوع یا گروه جرم			
		جرایم اقتصادی و مالی (درصد)	جرایم مواد مخدر (درصد)	جرایم جنسی و اخلاقی (درصد)	جرایم خشونت‌آمیز (درصد)
۱۳۷۵	زن	۲/۴	۲/۳	۸۹/۱	۶
	مرد	۳۵/۵	۲۶/۵	۲۲/۶	۱۵/۲
۱۳۸۰	زن	۱۲/۱	۱۶/۶	۵۳/۹	۱۷/۱
	مرد	۳۳/۳	۴۰	۱۲/۵	۱۴/۱
۱۳۸۴	زن	۹/۳	۱۸/۹	۶۱/۱	۱۰/۵
	مرد	۲۰/۴	۵۱/۸	۱۴/۴	۱۳/۲

با بررسی جدول ۵ نتیجه می‌شود که در سال ۱۳۷۵ نسبت زنان دستگیر شده در جرایم جنسی و اخلاقی از بیشترین میزان (۸۹/۱ درصد) نسبت به سایر جرایم برخوردار است. در خصوص مردان نیز بیشترین این نسبت‌ها در همین سال به دستگیرشدگان جرایم اقتصادی و مالی (۳۵/۵ درصد) اختصاص دارد. ارقام مربوط به سال ۱۳۸۰، نیز به مانند سال ۱۳۷۵ است؛ به نحوی که بیشترین نسبت دستگیری جرم در میان زنان به جرایم جنسی و اخلاقی با میزان ۵۳/۹ درصد تعلق دارد؛ با این تفاوت که نسبت به سال قبل از آن بیانگر روندی کاهشی است؛ در این سال، بیشترین نسبت دستگیری مردان به جرایم مواد مخدر به میزان ۴۰ درصد اختصاص دارد. در سال ۱۳۸۴ بالاترین نسبت دستگیری زنان به جرایم جنسی و

اخلاقی (۶۱/۱ درصد) اختصاص دارد با این تفاوت که در مقایسه با سال ۱۳۸۰، با روندی افزایشی مواجه است. بیشترین نسبت به دستگیری مردان نیز به جرایم مواد مخدر با نسبت ۵۱/۸ درصد، تعلق دارد. هم‌چنین باید توجه داشت که در تمام سال‌های مورد بررسی، جرایم اخلاقی و جنسی با اندکی نوسان، بیشترین نسبت دستگیری را داشته‌اند.

در سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ زنان در جرایم خشونت‌آمیز به ترتیب با نسبت‌های ۶ درصد و ۱۷/۱ درصد در رده‌ی دوم بیشترین دستگیری قرار گرفته‌اند. اما این نسبت در سال ۱۳۸۴ میزان بالای خود را در جرایم مواد مخدر منعکس کرده است. از سوی دیگر نسبت‌های دستگیری زنان از سال ۱۳۷۵ به ۱۳۸۴ در جرایم مواد مخدر به تدریج رو به افزایش بوده است؛ بدین معنی که، نسبت آن از ۲/۳ درصد در سال ۱۳۷۵، به ۱۸/۹ درصد در سال ۱۳۸۴ افزایش داشته است. این در حالی است که نسبت دستگیرشدگان جرایم دیگر در سال‌های ذکر شده با نوساناتی همراه بوده است. به نظر می‌رسد افزایش جرایم مواد مخدر در زنان با تئوری‌های مبتنی بر عوامل اجتماعی، زیست‌شناختی و اقتصادی مطابقت دارد.

در خصوص مردان نیز این نسبت در سال ۱۳۷۵ در جرایم اقتصادی و مالی و در دو سال ۱۳۸۰ و ۱۳۸۴ در جرایم مواد مخدر مشاهده می‌شود. اما نسبت جرایم اقتصادی و مالی از سال ۱۳۷۵ به سال ۱۳۸۴ میزان رو به کاهشی را به نمایش می‌گذارد. دستگیری مردان در جرایم مواد مخدر نیز از میزان ۲۶/۵ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۵۱/۸ درصد در سال ۱۳۸۴ افزایش یافته است.

۷. برآمد

در این نوشتار، تلاش شد با توجه به آراء گوناگونی که در زمینه‌ی جرایم زنان مطرح است، تغییرات مربوط به جرم زنان در سطح کشور و استان‌ها از نظر کمی و کیفی بررسی شود.

بررسی آمار محکومان به زندان نشان داد که به رغم افزایش چهار برابری تعداد جرم زنان، نسبت جرم زنان در سال‌های اخیر به کل جرایم اندکی کاهش یافته است. دلیل این امر آن است که میزان جرم مردان با سرعت بیشتری افزایش یافته است. هم‌چنین با مقایسه‌ی میزان افزایش جرم زنان با افزایش جمعیت آنان این نتیجه حاصل می‌شود که تعداد جرایم ثبت شده‌ی زنان، افزایشی معادل ۲/۲ برابر داشته است. اما در همین مدت جمعیت زنان بالای پانزده سال سن افزایشی حدود ۱/۵ برابر را نشان می‌دهد. بنابراین، رشد جرایم زنان بیش از رشد جمعیت بالای پانزده سال بوده است.

هم‌چنین آمار زنان دستگیر شده در استان‌های مختلف در دوره‌ی زمانی ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۴ نشان می‌دهد که تغییرات ایجاد شده در نسبت دستگیری زنان در استان‌های مختلف کشور یکسان نبوده است و نظم مشخصی هم در تفاوت‌های استانی و تغییرات آن‌ها دیده نمی‌شود. بررسی این تفاوت‌ها و پیدا کردن الگویی در تفاوت استان‌ها و تغییرات آن‌ها از نظر جرم زنان، مستلزم انجام تحقیقات بیشتری است.

داده‌های مربوط به نسبت نوع جرایم زنان تأکیدکننده‌ی این است که تغییراتی در ساختار جرم زنان در کل کشور به وجود آمده است؛ زیرا، داده‌های جدول مربوط به این متغیر که برای سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ به صورت مقاطع پنج ساله تنظیم شده است، مبین آن است که جرایم جنسی و جرایم مواد مخدر بالاترین فراوانی به را داشته‌اند. با آن‌که در این گروه، گاه جرایم مواد مخدری و گاه جرایم جنسی فزونی دارند، در خصوص جرایم اقتصادی نیز زنان یک روند آرام رو به افزایش را در این نوع جرم به خود اختصاص داده‌اند.

در مجموع مقایسه‌ی ترکیب جرم زنان و مردان نشان می‌دهد که در حالی که در تمام سال‌های مورد بررسی بیشترین جرایم در بین زنان جرایم

اخلاقی و جنسی مواد مخدر بوده و نسبت کمی به جرایم خشونت‌آمیز و اقتصادی اختصاص داشته است، در بین مردان این الگو به صورت دیگری است؛ بدین معنی که بیشترین جرایم از نوع جرایم اقتصادی، مواد مخدر و سپس جرایم خشونت‌آمیز است و جرایم جنسی و اخلاقی در مرتبه‌ی آخر می‌باشد. در مورد نسبت دستگیرشدگان زن در کل کشور نیز داده‌هایی که برای سال‌های ۱۳۷۵، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۴ جمع‌آوری شده است نوع غالب و بیشترین دستگیری زنان را در همه سال‌های مذکور در نسبت دستگیرشدگان جرایم اخلاقی و جنسی و با اندکی نوسان نشان داده است که پس از آن نسبت دستگیرشدگان در جرایم مواد مخدر فراوانی بالایی را دارا می‌باشند. این امر نشان می‌دهد که الگوی جرایم زنان در ایران همان الگوی سنتی بوده و به طور کلی بر جرایم جنسی و اخلاقی متمرکز است؛ به نظر می‌رسد این امر با تئوری‌های مبتنی بر دیدگاه‌های زیست‌شناختی، اجتماعی و شخصیتی زنان مطابقت داشته است.

فهرست منابع

الف - منابع فارسی

۱. آبوت، پاملا؛ والاس، کلر، **جامعه‌شناسی زنان**، مترجم: منیژه نجم عراقی، نشر نی، ۱۳۸۲.
۲. احمدی خراسانی، نوشین، **فصل‌نامه‌ی زنان**، نشر توسعه، ۱۳۸۰.
۳. احمدی، حبیب، **جامعه‌شناسی انحرافات**، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۴.
۴. بخشی فروزنده، علی، **فصل‌نامه‌ی امنیت اجتماعی**، شماره‌ی ۱، سال سوم، ۱۳۸۵.
۵. شمس، علی، **جمعیت کیفری زندان‌ها**، سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، انتشارات راه تربیت، تهران، ۱۳۸۲.
۶. معظمی، شهلا، **علوم جنایی: بررسی جرم‌شناختی جرایم زنان**، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
۷. کی‌نیا، مهدی، **مبانی جرم‌شناسی**، جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دهم، ۱۳۸۶.
۸. گرت، استفانی، **جامعه‌شناسی جنسیت**، مترجم: کتایون بقایی، نشر دیگر، ۱۳۸۲.
۹. گیدنز، آنتونی، **جامعه‌شناسی**، مترجم: منوچهر صبوری، جلد چهارم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.

ب - منابع انگلیسی

10. Cowie, J. V. and Slater, E. **Delinquency in Girls**, London, Heinemann, 1968.
11. Konopka, Gisela, **The Adolescent Girl in Conflict**, Englewood Cliffs, NJ, Prentice Hall, 1966.
12. Lind, Chesny, et all, **Girls delinquency and Juvenile**

Justice, West Wadsworth, 1997.

13. Morris, R., "**Female Delinquency and Relational Problems**", Social Forces, 43: 82-89, 1964.

14. Smart, C. , Women, **Criminal and Criminology** ,Rutledge and Kegan Paul, 1977.

15. Sutherland, E. H. et D. R. Cressey, Principes Droit, Paris, 1966.